

پندارگرایی در قرآن کریم

فاطمه فیاض *

چکیده

قرآن کریم بر شناخت‌های یقینی پای فشرده و بشر را از اعتماد بر دریافت‌های پندار گونه و شک‌آلود بر حذر داشته است، چراکه گمان هرگز انسان را بی‌نیاز از حق نمی‌کند. این مقاله درصدد مشخص کردن گمان‌های شاخص پندارگرایان است که قرآن کریم با بیان «إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»، گمان‌های بی‌اساس و متابعت از هوای نفس آنان را آشکار کرده است. بجاست که نمونه‌هایی از تخیلات و پندارهای گروهی از پندارگراها مانند یهودیان، مشرکان، کافران، منافقان و برخی از مسلمانان صدر اسلام مورد مذاقه قرار گرفته و آگاه‌سازی شود که اعتقاد بر موهومات نشانه انسان‌های منحرف و بی‌عقل است؛ در حالی که انسان‌های متعهد، هرگز بدون علم و آگاهی سخن نمی‌گویند.

واژگان کلیدی: پندارگرایی، پندار در قرآن، گمان باطل، پندار یهود، شریک پنداری.

*. کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن مدرسه علمیه حضرت نرجس علیها السلام، مشهد مقدس.

یکی از موانع تکامل انسان، پندارگرایی و گمان‌های باطل است. چنانکه معرفت صحیح، مهم‌ترین سبب طهارت روح و صعود آن به سوی خداوند است. پندارگرایی که حالتی نفسانی در برابر یقین است، نعمت بزرگ ابزار شناخت را از انسان می‌گیرد. از بسیاری از آیات قرآن کریم برمی‌آید که عده‌ای از انسان‌ها در جدار پندار، زندگی می‌کنند و در خیال خام خود، غوطه‌ورند و بر اثر پندارگرایی از مغز تهی و به پوست تبدیل می‌شوند. چنین افرادی که در پنداشت خود زندگی می‌کنند با روشن شدن بطلان اعمالشان باز هم آن را حق می‌پندارند، به‌گونه‌ای که تدریجاً عقلشان دگرگون شده و از معارف ناب و خالص منحرف می‌شوند و پرده بر چشم و گوش خویش می‌افکنند؛ لذا گاهی می‌پندارند که خداوند بر آنان توانایی ندارد (بلد/۵)، گاهی می‌پندارند که با مرگ نابود می‌شوند (قیامت/۳)، گاهی می‌پندارند که قدرت‌های مالی مشکل آنها را حل می‌کند (همزه/۳)، گاهی قدرت خود را عامل موفقیت می‌پندارند (عنکبوت/۴) و گاهی خود را محق می‌پندارند (همزه/۳۷). از این رو قرآن کریم درباره پندارگرایان غافل می‌فرماید: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (علق/۱۴). آنان چگونه خود را مقیاس حق قرار می‌دهند، در صورتی که خداوند سبحانه و تعالی می‌بیند و از ایشان آگاه است و از آنچه می‌آموزند و از نیت بدی که بر خاطرش می‌گذرد خبر دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ۵۷ - ۶۰). بر این اساس، قرآن کریم به معرفت‌های یقینی تأکید نموده و از تکیه بر خیال و گمان که همه زاییده تصور و اندیشه‌ای دور از براهین واقعی است، نهی می‌کند: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (نجم/۲۸)؛ آن‌ها از ظن و گمان پیروی می‌کنند، حال آنکه گمان، هرگز انسان را بی‌نیاز از حق نمی‌کند و کسی را به حق نمی‌رساند».

پندارگرایی از جمله موضوعاتی قرآنی است که هرچند برخی از دانشمندان اسلامی به‌صورت اشاره از آن گذر کرده‌اند؛ اما نوشته مستقل درباره آن یافت نشد. به‌عنوان نمونه کتاب «مراحل اخلاق در قرآن» فصل سوم، نوشته آیت‌الله جوادی آملی را می‌توان نام برد که در فرق بین پندارگرایی غافل و انسان عارف، پندارگرایی را یکی از موانع سیر انسان به سوی خداوند می‌داند



و نیز درباره منشأ و آثار پندارگرایی تا حدودی به برخی از آیات قرآن کریم اشاراتی داشته است. آنچه ضرورت این تحقیق را بر می‌نمایاند این است که شناخت این مانع اساسی «پندارگرایی» برای سیر تکامل و صعود انسان به سوی خداوند لازم است. بدیهی است در جایی که معرفت یقینی به واقع وجود دارد، اتکا بر اندیشه‌های مبتنی بر پندار، حدس و تخمین هیچ ارزش نخواهد داشت. نگارنده، در فصل نخستین این تحقیق به مفهوم شناسی واژه‌هایی که در قرآن کریم در معنای پندارگرایی به کار رفته، به تحقیق نشست است. بررسی گمان‌های بیهوده گروه‌های پندار گرا و نقد هریک از منظر قرآن، بخشی از این جستار را به خود اختصاص داده است.

فصل اول: مفهوم شناسی

از آنجا که بررسی پندارگرایی باطل در قرآن کریم، در گرو شناخت واژه‌های مهم قرآنی است، فهم دقیق معنای واژه‌های «حسبان»، «ظن»، «زعم» و «خرص» و وجوه معنایی هریک، تأثیر به‌سزایی در این تحقیق و دریافت معارف قرآن دارد.

مبحث اول: حسبان

حسبان از ماده «حَسِبَ يَحْسِبُ» به مصادر حِسْبَانًا و مَحْسِبَةً و مَحْسِبَةً به معنای حکم به یکی از دو نقیض است. بدون اینکه معنای مرجوح به ذهنش خطور کند و معیار و مقیاس قرار دهد، دچار شک گردد و این نزدیک به «ظن» است با این تفاوت که در «ظن» هر دو نقیض به ذهنش خطور می‌کند و یکی بر دیگری چیره می‌گردد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ق، ۱۱۷ و ۱۱۸؛ عسکری، ۱۴۱۲، ق، ۳۴۳). در آیات قرآن کریم این ریشه در مقابل یقین به کار رفته است، نظیر آیه: «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا...». وجه تقابل «حسبان» با یقین، آن است که شک را که نقیض یقین است، در پی دارد (اسدی ریزی، بهار ۱۳۸۹: ۲۸).

گفتار اول: وجوه معنایی حَسَبَ در قرآن

از ثلاثی مجرد این ریشه سیزده فعل ماضی، سی و یک فعل مضارع، یازده اسم و چهار صفت مشبیه و از باب افتعال آن سه فعل مضارع و بر روی هم شصت و دو بار در بیست و هشت سوره طی شصت آیه قرآن مجید آورده شده است (محقق، ۱۳۷۷: ۶/۲۸۵).

در تفسیر این لغت شش وجه معنایی ذکر می‌کند:

اول، اسم و صفت خداوند: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (نساء/۸۶)؛ همانا خداوند به هر چیز گواه و کافی و بسنده است».

دوم، کافی بودن چیزهای باطل، «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا (مائده/۱۰۴)؛ گویند: آن آیینی که پدران خود را بدان معتقد یافته‌ایم ما را بس است».

سوم، لطف و عنایت خداوند از جایی که گمان آن برده نشود: «وَوَيْزُقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (طلاق/۳)؛ و از جایی که گمانش را ندارد روزی‌اش می‌دهد».

چهارم، گمان‌ها و پندار عادی: «يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ الْأَغْنِيَاءُ مِنَ التَّعَفُّفِ، (بقره/۲۷۳)؛ برخی فقیران چنان عقیف‌اند که فرد جاهل می‌پندارد که غنی هستند».

پنجم، بعضی موارد و چیزهاست که نباید به آن گمان برد: «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ (آل عمران/۱۶۸)؛ کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

ششم، گمان‌های بیهوده و پندارهای باطل: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ، مَسْتَهْمُ الْبِاسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَ زُلْزِلُوا (بقره/۲۱۴)؛ آیا گمان برده و خیال کرده‌اید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه به گذشتگان و پیشینیان شما وارد گشته است به شما وارد نشده است».

در بیش از ۲۵ آیه در قرآن کریم کلمه «حَسِبَ» در پندارهای باطل و بیهوده به کار رفته است (محقق، ۱۳۷۷: ۶/۲۸۵ - ۳۹۹) که به برخی از این آیات در فصل دوم اشاره خواهد شد.

مبحث دوم: ظن

لغت شناسان در مورد معنای «ظن» دیدگاه متفاوت بیان کرده‌اند. دیدگاه مشهور آن است که ظن از واژه‌های اضداد است و در دو معنای «شک» و «یقین» کاربرد دارد (فراهیدی، ۱۴۱۴ ق، ۱۱۸۲/۲؛ ابن فارس، ۱۴۱۹ ق، ۳/ ۴۶۲-۴۶۳)؛ ولی راغب اصفهانی می‌نویسد: «ظن اسمی است برای آنچه از روی نشانه و آماره برای انسان حاصل شود و اگر تقویت شود به علم منتهی می‌گردد و اگر ضعیف شود، وهم است...» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ۳۱۷)؛ «پس ... ظن قوت معنا در درون نفس و ضمیر آدمی است که به حالت ثبات و اطمینان نرسیده است، ولی شک این‌گونه نیست؛ چرا که حالت ایستایی میان دو نقیض بدون رجحان و تقویت یکی بر دیگری است» (عسکری، ۱۴۱۲ ق، ۳۰۳) و در آیه «...إِنْ نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا...» (جاثیه/۳۲)، ظنی است که به علم منتهی نمی‌شود.

گفتار اول: وجوه معنایی ظن در قرآن

واژه «ظن» و مشتقاتش با شکل‌های مختلف اسمی و فعلی هفتاد بار در قرآن کریم آمده است. برای این کلمه پنج وجه معنایی در قرآن ذکر می‌کند که عبارت‌اند از:

الف- شک

«إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (بقره/۷۸)؛ مقصود از «شک» در معنای «ظن» را باید همان احتمال، توهم و پندار دانست نه شکی که در علم اصول فقه از آن یاد می‌شود و آن دو احتمال مساوی نسبت به یک قضیه است که هیچ‌یک بر دیگری ترجیح ندارد. در بیش از ۵۰ آیه که کلمه «ظن» به کار رفته است، مفسران و اصحاب وجوه و نظایر «ظن» را به معنای شک و حسابان -پندار یا توهم- دانسته‌اند و میان این دو معنا هم تفاوتی بیان نکرده و آیات مشتمل بر هر یک از این دو معنا را از هم جدا نکرده‌اند.

احتمالاً، بیان دو معنای شک و حسابان به‌عنوان دو معنای مستقل برای «ظن»، بر اساس تعریف اصول فقهی از «شک» و «حسابان = توهم» بوده است که شک را حالت تردید میان

دو نقیض معرفی می‌کند که صاحب آن هیچ‌یک از دو طرف احتمال را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد؛ یعنی ۵۰ درصد وجود چیزی را احتمال می‌دهد و ۵۰ درصد عدم آن را و حسابان را حالتی نفسانی می‌شمارد که در نقطه مقابل ظن و گمان قرار می‌گیرد؛ یعنی اگر ۸۰ درصد احتمال وجود امری را می‌دهد، این حالت راجح را ظن و گمان گویند و ۲۰ درصد مقابل آن را که مرجوح است، حسابان یا پندار و یا توهم نامند. بر این اساس، شک نسبت به امری قوی‌تر از پندار نسبت به آن امر است. این معنا، معنایی اصطلاحی برای «ظن» است که در دوره‌های متأخر از عصر نزول رایج شده است، اما در تفسیر کلمات قرآن، این مرزبندی میان شک و حسابان به‌عنوان دو معنای «ظن» قابل اثبات به نظر نمی‌رسد و در نتیجه «ظن» در کاربردهای قرآنی اعم از حالت شک و حسابان بوده و در نقطه مقابل یقین و اطمینان و علم قرار گرفته و امری مذموم به شمار می‌آید، مگر آنکه در سیاق نفی قرار گیرد. در این صورت اگرچه «ظن» به معنای احتمال است نه یقین، اما این احتمال لزوماً امری مذموم نخواهد بود. به همین جهت شایسته‌تر آن است که از این معنای «ظن» به «پندار» و «توهم» یاد کنیم (طیب حسینی، ۱۳۹۰، ۵۷).

ب- یقین

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۴۵)؛ برخی در بیش از ده آیه «ظن» را به معنای یقین دانسته است (سلوی، ۱۳۸۲، ۱۱۷/۱-۱۱۱۸). سه معنای دیگر تهمت، دروغ و پندار است (سلوی، همان، ۱۱۱۰/۱-۱۱۲). حسابان و پندار یکی از وجوه معنایی مهم «ظن» در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است، از جمله در آیه «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (نجم/۲۸)؛ اینان را بدانچه می‌گویند هیچ دانشی نیست. تنها از پندار خود پیروی می‌کنند و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست». در این آیات «ظن» به معنای احتمال، توهم و پندار است؛ زیرا در آیات پیشینی این سوره، باور کفار و مشرکان مبنی بر این پندار است که فرشتگان دختران خدایند نقل شده و روشن است که منشأ این پندار آنان صرف احتمال بوده است: «كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّى



ذَاقُوا بِأَسَنَاءِ قُلِّ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرُصُونَ (انعام/۱۴۸)؛ همچنین کسانی که پیش از آنها بودند پیامبران را تکذیب کردند و خشم و عذاب ما را چشیدند. بگو: اگر شما را دانشی هست آن را برای ما آشکار سازید. ولی شما، تنها، از گمان خویش پیروی می‌کنید و گزافه‌گویی بیش نیستند».

در اینجا نیز، سیاق آیه از دو جهت دلالت بر این دارد که «ظن» به معنای احتمال و توهم است؛ یکی استفهام انکاری «هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ» و دیگری جمله ذیل «وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرُصُونَ»؛ فقط تخمین بی‌اساس می‌زنید؛ بنابراین «ظن» در اینجا صرف توهمی است که از روی تخمین حاصل شده و بر هیچ اماره و نشانه‌ای مبتنی نیست. در نتیجه به حدّ یقین و علم نرسیده و غیرقابل اعتماد و اطمینان و پیروی است. در دو آیه ۱۱۶ انعام و ۶۶ یونس نیز، با سیاقی مشابه، «ظن» حاصل و نتیجه تخمین معرفی شده است؛ از این رو، بر چیزی بیش از توهم و احتمال غیرقابل اعتماد، دلالت ندارد.

مبحث سوم: زعم

برخی زعم را به معنای «قول غیر صحیح و غیر یقینی» دانسته‌اند (ابن فارس، همان، ۳، ۱۰). راغب می‌نویسد: «زعم حکایت سخنی است که در آن احتمال دروغ است و بدین خاطر در هر جایی از قرآن کریم، گویندگان چنین سخنی مورد نکوهش واقع شده‌اند، همانند آیه «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (تغابن/۷) (راغب اصفهانی، همان، ۲۱۳)؛ همچنین «به هر سخنی که همراه با شک و دروغ باشد، زعم گفته می‌شود» (فراهیدی، همان، ۱/۳۶۴).

گفتار اول: وجوه معنایی زعم در قرآن

برای «زعم» دو وجه معنای ذکر می‌کند؛ اول، ظن و گمان - دروغ‌پنداری و دروغ‌گفتاری - مثل آیه «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا...» (تغابن/۷)؛ کفار به دروغ گفتند که هرگز برانگیخته نخواهد شد». برخی مفسرین همین وجه معنایی را به‌عنوان احتمال و پندار باطل در تفسیر معنایی «زعم» ذکر می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۹۲/۲۴). دوم، پذیرفتن

کفالت و ضمانت، مثل آیه «وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ» (یوسف/۷۲) و هر که بیاوردش او را بار شتری است و من ضمانت می‌کنم». البته طبری گفته است: زعیم، کفیل و حمیل نظیر هم‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ق، ۱۵/۱۳).

مبحث چهارم: خرص

خرص به معنای حدس و تخمین زدن است (زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۶۶/۹). برخی خرص را گمان به چیزی می‌دانند که یقین در آن نیست (راغب اصفهانی، همان، ۱۴۶). ابن منظور می‌گوید: «خرص یعنی کذب. خراصون هم کسانی هستند که به چیزی گمان می‌زنند و آن را حق نمی‌دانند و به آنچه نمی‌دانند عمل می‌کنند. خرص النخل و الکرّم؛ یعنی خرما را تخمین زدی، چون با گمان اندازه گرفتن است نه با دقت و احاطه...» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ق، ۲۱/۷).

گفتار اول: وجوه معنایی خرص در قرآن

«خرص» همان طور که لغت‌شناسان گفته‌اند در اصل به معنی تخمین زدن است. نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان، سپس به هرگونه حدس و تخمین اطلاق شده و از آنجا که حدس و تخمین گاه نادرست از آب در می‌آید، این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۱/۳۳-۳۵).

مبحث دوم: رابطه واژه‌های مرتبط با حوزه پندارگرایی

در ادامه رابطه واژه حسابان با پاره‌ای از واژه‌های مرادف آن در حوزه پندارگرایی روشن گردیده است.

گفتار اول: نسبت حسابان و ظن

حسابان هرگونه پنداری است، خواه بر اماره و نشانه متکی باشد، خواه نباشد (شاکر، ۱۳۸۶، ۱۱۸)؛ ولی ظن احتمال راجح است که به وسیله نشانه حاصل می‌شود و دارای مراتب مختلف است و از توهم آغاز می‌شود (توانایی و بهاء‌الدینی، ۱۳۸۸، ۱۶). با این نگاه می‌توان حسابان را اعم از ظن دانست. در آیات زیر حسابان در معنایی معادل ظن به کار رفته است: «يَحْسِبُهُمْ

الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» (بقره/ ۲۷۳). در این آیه، قرآن می‌فرماید که برخی فقیران چنان عیف‌اند که فرد جاهل می‌پندارد که غنی هستند. بنابراین، فرد جاهل از روی اماره عفت، عده‌ای از فقیران را غنی پنداشته است. «فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا» (نمل/ ۴۴)، ملکه سبأ وقتی به سنگ‌های بلورین کاخ سلیمان نظر افگند پنداشت که در آنجا نهر آب وجود دارد. او تصویر خود را در مقابلش دید و از روی این نشانه پنداشت که با نهر آب روبه‌رو است. با این حال نباید پنداشت که دو واژه حسابان و ظن را می‌توان در همه‌جا به جای یکدیگر به کاربرد. حسابان، حسابگری سطحی و غیردقیق است که نوعاً شایسته سرزنش است، اما ظن در همه موارد مذموم نیست بلکه در جای که به معنای پندار به کار رفته است، مذمت شده است (شاکر، همان، ۱۱۸)؛ بنابراین، حسابان نوعی حسابگری سطحی و غیرواقعی است که از نظر مفهومی اعم از ظن است.

گفتار دوم: نسبت حسابان با زعم

ماده زعم به خودی خود بر مشکوک بودن یا ناصحیح بودن قول دلالت ندارد بلکه از نظر کسی که قول و عقیده‌ای را با واژه «زعم» گزارش می‌کند آن قول و عقیده ناصحیح یا مشکوک است، درحالی که «حسابان» شک را که نقیض یقین است نیز در پی دارد (شاکر، همان، ۱۱۹). از این رو، «حسابان» همان گمان و پندار باطل است که خداوند می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون/ ۱۱۵)؛ اما واژه زعم گاهی بر حق و گاهی بر باطل استعمال می‌شود (عسکری، همان، ۱۸۵). بنابراین، نمی‌توان به صرف کاربرد ماده زعم در موردی نتیجه گرفت که قول و نظریه‌ای که در آن مورد مطرح بوده نادرست است؛ بلکه فقط می‌توان گفت که آن، از دیدگاه ناقدش نادرست است. خداوند متعال در قرآن کریم بارها عقاید کافران و مشرکان را با ماده زعم گزارش کرده است که نشانه نادرستی قول آن‌هاست چرا که وقتی خداوند قولی را باطل بداند به‌طور قطع آن قول باطل خواهد بود.

گفتار سوم: نسبت حسابان و ظن با خرص

خرص به معنی هر سخنی است که از روی گمان و تخمین گفته شود و از آنجا که گوینده‌اش آن سخن را از روی علم و آگاهی نگفته است، این واژه به معنای دروغ نیز به کار رفته است (زبیدی، همان، ۲۶۶/۹). ولی «حسبان» به معنایی پندارگرایی یا حدس و تخمین است؛ بدون اینکه معنای دروغ در آن به کار رفته باشد و نیز در تفسیر قاموسی آمده است که خرص و ظن هم ارتباط تنگاتنگی دارند؛ خرص را واژه‌ای با دلالت مرکب قرار داده است که دو جزء دارد؛ یکی ظن (عدم علم به حق) و دیگری عمل به آن یا به سخن خود (سلوی، همان، ۱/۱۴۵)؛ اما به نظر می‌رسد در برخی آیات واژه «خرص» با واژه «ظن» کاملاً مترادف هم باشند، چنانچه جمله «وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» در سوره انعام آیه ۱۱۶ با جمله پیشینی‌اش «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» همسان‌اند؛ یعنی فقط از گمان پیروی می‌کنید، و فقط روی تخمین و حدس سخن می‌گویید و شاید تنها تفاوت آنها در این باشد که «ظن» نسبت به عقیده «خرص» نسبت به قول است (قرشی، ۱۳۸۴، ۳ و ۱۶۲/۴).

فصل دوم: پندارگرایی در قرآن

قرآن که خود متکی بر علم است از پیروی بر پندار شدیداً منع می‌کند و افرادی را که از گمان و به‌طور کلی از هر امر غیرعلمی متابعت نمایند، نکوهش می‌نماید. این جستار درصدد بررسی پندارهای باطل گروه از پندارگرایانی است که افکار و بینش خود را بر گمان استوار ساخته‌اند.

مبحث اول: یهود و پندارگرایی

یهودیان بیش از دیگر پیروان ادیان آسمانی تکیه بر گمان‌های باطل نموده و به خیال آنکه یهودی هستند از هر فتنه و امتحان الهی در امان خواهند بود، قرآن کریم پس از بیان برخی دسیسه‌ها و مطاعنی که اهل کتاب بر مسلمانان روا می‌داشتند، این گمان باطل را از

آنان نقل می‌کند که بهشت مخصوص یهودیان است و اگر عذاب و کیفر مجازات هم در کار باشد، معدود خواهد بود. از جمله گمان‌های باطل یهودیان، می‌توان موارد ذیل را نام برد.

گفتار اول: پندار انحصار بهشت

از توهمات پوچ و بی‌اساس یهودیان آن است که خود را مستحق بهترین نعمت‌های الهی دانسته و معتقد شده‌اند که تنها افرادی سزاوار ورود به بهشت هستند که از نژاد یهود باشند. خداوند در قرآن کریم از این پندار آنان پرده برداشته و می‌فرماید: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» (بقره/۱۱۱). معنای عبارت مذکور این نیست که سخن و باور اهل کتاب این است که تنها این دو گروه اهل نجات‌اند و بهشت از آن این دو فرقه است؛ زیرا هر یک از این دو دیگری را باطل پنداشته، اهل جهنم می‌داند؛ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ» (بقره/۱۱۳)؛ بلکه عبارت یاد شده بدین معناست که یهودیان می‌گویند: غیر یهودی، خواه مسیحی یا مسلمان، وارد بهشت نمی‌شود؛ «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا» و مسیحی‌ها می‌گویند: غیر مسیحی، خواه یهودی یا مسلمان، وارد بهشت نمی‌شوند؛ «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا... أَوْ نَصَارَىٰ» بنابراین، هم یهودی بر این پندار است که بهشت فقط از آن یهودیان است و تنها آنان بهشتی‌اند و هم مسیحی می‌پندارد که بهشت تنها از آن مسیحیان است و فقط آنان بهشتی‌اند. هر یک از این دو طایفه بهشت را مخصوص خود می‌دانست و کلید دار آن نیز احبار و قسیس‌ها بودند و شاید از همین رو بهشت فروشی در کنیسه‌ها مرسوم بود و احبار با امضای برگه آزادی بزهکار از دوزخ و سکونت وی در بهشت، ثمن دریافت می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۱/۱؛ رازی، ۱۴۲۰، ق، ۶/۴)؛ اما خداوند ادعای انحصار بهشت به نژاد و قوم خاصی را مردود دانسته و آن را چیزی جز ادعا، آرزو و گفتار باطل بدون دلیل و برهان نمی‌داند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (طبرسی، همان، ۳۱۶/۱). در واقع یهودیان بیش از همه آرزوی

انحصار بهشت را در سر می‌پروراند و برای خود حقی فرض کردند و گمان کردند که تنها آنان است که وارد بهشت می‌شوند (رازی، همان، ۶/۴). چنانکه دیگر آیات قرآن نیز وجود چنین اعتقاد باطلی را در میان یهودیان مطرح می‌نماید: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/۹۴). در این آیه پندار انحصار بهشت به یهودیان به گونه‌ای دیگر مورد انکار قرار گرفته است. خداوند می‌فرماید: اگر آنان در گفتار خویش صادق هستند و اهل بهشت، پس مرگ برای آنها از زندگی دنیا که همراه مشکلات و ناراحتی‌ها و غم و غصه‌هاست، بهتر است و چنین کسی قطعاً مرگ را بر حیات ترجیح می‌دهد، در حالی که یهودیان هرگز آرزوی مرگ ندارند (طبرسی، همان، ۱/۲۶۸). آنان نه تنها آرزوی مرگ نداشته‌اند، بلکه از مرگ گریزان بودند. بنابراین، آنان خود نیز بر این باور نیستند که پس از مرگ زندگی بهتر در انتظار آنهاست و اگر نه بی‌درنگ آرزوی مرگ می‌کردند تا هرچه سریع‌تر رفاه و آسایش ابدی را به دست آورند.

گفتار دوم: پندار محدود بودن زمان عذاب

یهودیان بر این پندار هستند که هرگز مدت‌زمان زیادی در آتش جهنم نخواهند ماند و چون فرزندان خدا و عزیزان او هستند و ملت برگزیده خداوند در میان مردم می‌باشند، خداوند در صورت بررسی اعمال و اشتباهات آنان، تنها چند روزی آنان را مجازات می‌کند و دوباره با ملاحظت و رحمت با آنها برخورد می‌کند و از گناهانشان چشم‌پوشی می‌نماید و سپس بهشت الهی برای همیشه در اختیار آنها قرار خواهد گرفت: «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً» (بقره/۸۰)؛ یهودیان می‌پنداشتند که از نژاد برترند و بر اثر پیوند با خاندان وحی و نسل حضرت اسرائیل (یعقوب) از عذاب می‌رهند و بیش از چند روزی معذب نخواهند بود (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۴/۲۰۸).

در سوره مبارکه آل‌عمران، بار دیگر این ادعا مطرح می‌شود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ ... قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا

یَفْتَرُونَ»، (آل عمران / ۲۳ - ۲۴). این آیه شریفه می‌فرماید: اهل کتاب از بغی و ایجاد اختلاف دست برنمی‌دارند، برای اینکه هر وقت به ایشان پیشنهاد می‌شود که تسلیم حکم خدا شوند، پشت می‌کنند و زیر بار نمی‌روند و این نیست مگر به خاطر آنکه به این گفتار خود مغرور شده‌اند که می‌گفتند: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ» و خلاصه به چیزی مغرور شدند که هیچ سندی بر آن ندارند و آن را به خدا افترا می‌بندند (پهلوان و کلباسی اصفهانی، ۱۳۸۷، ۱۰۱)؛ لیکن این پندارگرایی و معدود بودن زمان عذاب یهودیان با هیچ منطق و درایتی سازگار نیست (مکارم شیرازی، همان، ۱، ۳۲۲) و قرآن با قاطعیت، بطلان آن را اعلام می‌نماید: «قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره / ۸۰)؛ بگو: آیا با خدا چنین پیمانی بسته‌اید، تا او خلاف پیمان خود نکند؟ یا آنکه از روی نادانی چنین نسبتی به خدا می‌دهید».

این عقیده باطل یهودیان توسط روایات تاریخی نیز تأیید شده است. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: زمانی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شدند، یهودیان گفتند: عمر این دنیا هفت هزار سال است و خداوند در برابر هر هزار سال یک روز بندگان گناهکار را عذاب خواهد نمود، پس خداوند هفت روز بیشتر بندگان را عذاب نخواهد کرد (ابن هشام، ۱۹۶۳، م، ۱۱ / ۳۵۶ و ۳۵۸؛ طبرسی، همان، ۱ / ۲۹۳). این گفتار، گفتاری است بدون هیچ سند و مدرکی از کتب الهی و سخنان انبیای الهی. نه در کتب آسمانی چنین وعده‌ای به آنان داده شده و نه هیچ رسولی وعده شفاعت آنان را کرده بود. بلکه پندارگرایی یهود، آنان را به چنین عقیده‌ای وادار نموده است.

گفتار سوم: پندار مصونیت از عذاب الهی

یهودیان برای خود فضایل و کراماتی قائل بودند و می‌گفتند ما از شاخه‌های شجره یعقوب هستیم و ما پسران خدا و دوستان اویم و اگر مرتکب عمل زشت و معصیتی گردیم، عذابی برای ما نخواهد بود. در واقع آنان گمان می‌کردند که صرف یهودی بودن آنان را از فتنه و بلا نگاه می‌دارد و مورد آزمایش قرار نخواهد گرفت. به خاطر همین پندار و طرز تفکر غلط، کور

و کر شده و حق را نمی‌دیدند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ۹۹/۶): «وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَ صَمُّوْا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا وَ صَمُّوْا كَثِيْرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ (مائده/۷۱)؛ و پنداشتند که عقوبتی نخواهد بود. پس کور و کر شدند. آنگاه خدا توبه‌شان بپذیرفت. باز بسیاری از آنها کور و کر شدند. هر چه می‌کنند خدا می‌بیند».

یهودیان گمان می‌کردند که سعادت و نجات ابدی، امری دسته‌جمعی است، نه فردی و به‌مجرد انتساب افراد به حضرت ابراهیم از عذاب الهی نجات می‌یابند (طباره، بی‌تا، ۱۱۳؛ پهلوان و کلباسی اصفهانی، همان، ۹۱). آنان، بر این خیال بودند که در مقابل قتل و تکذیب انبیای الهی، کیفر و گرفتار عذاب الهی نخواهند شد؛ چرا که خود را فرزندان و دوستان خدا می‌دانستند (طبرسی، همان، ۱۲/۷): «وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» (مائده/۱۸) و اگر هم به فرض، گرفتار عذاب الهی شوند، مدت این عذاب کوتاه و اندک خواهد بود، چنانکه اگر پدری به پسر غضب کند، به‌زودی غضب او زایل می‌شود. اما خداوند در رد نظریه آنان می‌فرماید: «قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيْرُ (مائده/۱۸)؛ بگوی: پس چرا شما را به پاداش گناهانتان عذاب می‌کند؟ بلکه شما انسان‌هایی از جمله آفریدگان هستید. هر کس را که بخواهد می‌آمرزد و هر کس را که بخواهد عذاب می‌کند و از آن خداست فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌هاست و بازگشت همه به اوست».

گفتار چهارم: پندار پذیرفته شدن شفاعت

یکی دیگر از پندارهای باطل یهود، اعتقادات به برتری نژادی و شفاعت پیامبران از آنان است. آنان می‌گفتند: چون ما فرزندان پیامبران هستیم، پیامبران در روز قیامت از ما دستگیری و شفاعت خواهند کرد. اهل کتاب، به‌خصوص یهود به شفاعت مطلق و بی‌قید در مورد شفاعت شونندگان اعتقاد داشتند و می‌گفتند در قیامت، مطیع و گناهکار، به شفاعت پیامبران و اولیا به



بهشت می‌روند. اما خداوند در قرآن چنین عقیده‌ای را باطل اعلام نموده و آنان را نا امید ساخته و می‌فرماید: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»؛ (بقره/۴۸ و ۱۲۳) «و بترسید از روزی که هیچ کس دیگری را به کار نیاید و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی نستانند و کسی را یاری نکنند».

ملاک بهره‌مند شدن از نعمت‌های جاوید و نجات از عذاب سخت، دردناک و طاقت‌فرسای آخرت به رابطه خویشاوندی افراد نیست؛ بلکه ملاک ایمان و عمل صالح است. آن چنان که افرادی چون ابولهب در قعر دوزخ جا گرفته و افرادی همچون سلمان فارسی از اهل بیت به شمار می‌آیند. البته قابل توجه است که گرچه آیه، شفاعت را به صورت عام رد کرده؛ اما مقصود ابطال عقیده یهود است، نه رد شفاعت به طور کلی؛ زیرا شفاعت رسول اکرم ﷺ و اهل بیت گرامی ایشان ﷺ امری مسلم است (ژیان، ۱۳۸۹، ۱۴۰-۱۴۱).

مبحث دوم: مشرکان و پندارگرایی

مشرکان همیشه تابع هواهای نفس خود هستند و هرگز در پی یافتن علم نیستند؛ بلکه از پی تصورات و گمان‌های خود می‌روند. لذا قرآن کریم در آیاتی، توحید را مطابق عقل دانسته و شرک را زاییده تخیل و پندار می‌شمارد (ابراهیم/۱۰؛ لقمان/۱۰-۱۱). عمده چیزی که بستر و زمینه شرک‌ورزی را پدید می‌آورد چیزی جز فقدان شناخت صحیح نسبت به توحید نیست و شرک هستی‌شناسی ناقص بر پایه ظن و گمان است که آدمی را به جای توحید به سوی غیر خداوند سوق می‌دهد. از این رو خدای تعالی بندگان را به حقیقت شرک که چیزی جز گمان و وهم نیست آگاه می‌کند.

گفتار اول: شریک‌پنداری برای خداوند

از اوهام و خیالات بیهوده مشرکان، شرک و اطاعت از غیر خداوند است. آنان گرفتار هوای نفس شدند و روی چشم دل آنان را حجابی پوشانده بود که نمی‌توانستند حق را از باطل تشخیص دهند. شریک‌پنداری، نشانه‌ی بی‌خردی آنان بود که قرآن کریم در آیات از سوره

یونس رابطه میان معبودهای خیالی و پیروانشان را این‌چنین شرح می‌دهد: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...» و مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (یونس / ۳۴-۳۶)؛ بگو: آیا هیچ‌یک از معبودهای شما، آفرینش را ایجاد می‌کند و سپس باز می‌گرداند؟! و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)! به یقین، خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است».

بعضی از انسان‌ها در دنیا موجوداتی را به عنوان شریک خداوند می‌پذیرند و از آنها برای رفع حوائج خود استمداد می‌جویند و آنان را به نظر استقلال می‌نگرند. در قیامت خداوند آنها را و نیز آن افرادی که از آنها اطاعت کرده و آنان را عبادت نموده‌اند حاضر می‌سازد؛ ولیکن در آن عالم این‌ها نمی‌توانند به آن معبودها نزدیک شوند و تقرب جویند؛ زیرا آن قرب و نزدیکی اختصاص به عالم دنیا داشت که از یکدیگر رفع حوائج می‌کردند و در گرفتاری‌ها و شدائد به آن شرکا متوسل می‌شدند. اما در آن عالم که عالم حقیقت است و جز پروردگار هیچ چیز مؤثر نیست، شرکا نمی‌توانند رابطه‌ای را که با این‌ها در دنیا - که عالم مجاز و بطلان بود - داشتند برقرار کنند؛ لذا بین آنها جدائی می‌افتد. این‌ها به شرکایی که برای خود قرار داده بودند می‌گویند: ما شما را در دنیا عبادت کردیم؛ امروز دستی از ما بگیرید! آن عبادت‌ها، کرنش‌ها، ستایش‌ها و نیایش‌ها مستوجب دستگیری شما از ما در اینجا است! شرکا در پاسخ می‌گویند: ابداً، شما ما را اطاعت و عبادت نکرده‌اید! بلکه پندار خود را عبادت کردید، خدا بین ما و شما گواه است که این مطلبی را که می‌گوییم راست است و ما به هیچ‌وجه علم و اطلاع از عبادت شما نداشتیم.

در آنجا هر نفسی در می‌یابد که این قسم عبادت‌ها، همه پنداری باطل و غلط بوده است و عالم عوض شده و این اعمال و این شرکا دستی از آنان نمی‌گیرند (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱ ق، ۵ / ۱۱۶ - ۱۱۸). قرآن می‌فرماید: «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ...» (قصص / ۶۲-۶۳)؛ در روز بازپسین، خداوند خطاب به آنها نموده و می‌گوید: آن



موجوداتی را که شما در دنیا به‌عنوان شریک برای من می‌پنداشتید کجا هستند؟ یعنی من کسی را به‌عنوان شرک در کار خود قرار نداده‌ام! و من شریک حقیقی ندارم، این شرکا من، پندار شما هستند! این پندار و خیال، برای من شریکی در ذات و حیات و علم و قدرت و سائر صفات من ایجاد نموده و به پرستش آنها روی آورده است؛ آنها کجا هستند؟ این ندای خدا به آن‌هاست (حسینی تهرانی، همان، ۱۱۹/۵)؛ بنابراین، مشرکان در ربوبیت خداوند شرک می‌ورزیدند و به تبع رسالت انبیا و معاد را نیز انکار می‌کردند.

گفتار دوم: فرزند پنداری برای خداوند

برخی آیات به بی‌خردانه بودن مجموعه‌ای دیگر از پندارها و تصورات مشرکان عرب اشاره کرده است. آنان مقام آفریدگار را نشناختند و جزئی از بندگانش را از آن او شمرده و قائل به وجود فرزند برای خداوند شدند: «وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بَغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰی عَمَّا یَصِفُوْنَ» (انعام/ ۱۰۰). اینان دروغی بزرگ بر خدا بستند؛ چیزی که خلاف سنت حیات است. بدین معنی که بعضی از این گروه خرافه‌پرست شریکان خیالی را آن قدر به خدا نزدیک پنداشتند که گفتند دختران یا پسران او هستند. کسانی که چنین اعتقادی باطل دارند، هرگز ندانسته‌اند که سخنشان تا چه پایه دروغ و خرافه است؛ زیرا چگونه ممکن است کسی مدعی شود که چیزی نزدیک به چیز دیگری است در حالی که هیچ دلیل و شاهدهی بر مدعای خود نداشته باشد. سپس نسبت شیء به خدای سبحان به‌عنوان دختر یا پسر او، دلیل بر عدم شناخت آن‌هاست از خدا؛ زیرا کسی که خدا را بشناسد می‌داند که او منزّه از شریک است و فراتر از آن است که متصف به صفات مخلوق شود و حال آنکه این امور که به خدا نسبت می‌دهند همه صفات مخلوق است: «سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰی عَمَّا یَصِفُوْنَ».

در آیه بعدی قرآن حکایت از این دارد که پدید آمدن موجودات چنان که برخی از اهل باطل می‌پندارند، نه از طریق توالد و تناسل است؛ بلکه از طریق آفرینش مستقیم است: «بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اَنِّیْ یُکُوْنُ لَهُ وَلَدٌ وَّ لَمْ تَكُنْ لَهُ صٰحِبَةً» (انعام/ ۱۰۱)؛ زیرا هر کس چیزی از او متولد می‌شود باید دارای همسری باشد که در غیر این صورت ولادت محال است.

اگر خداوند پروردگار ما نیازمند جزء مکملی باشد تا مخلوقات از او در وجود آیند پس میان او و دیگر مخلوقات چه فرقی می‌بود: «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (انعام / ۱۰۱)؛ هر چه هست مخلوق اوست بدون امتیازی نسبت به یکدیگر و به هر چیزی داناست (مدرسی، ۱۲، ۱۳۷۷/۱۳۵ - ۱۳۶).

گفتار سوم: ماده پنداری فرشتگان

مشرکان فرشتگان را نیز دختران خدا می‌پنداشتند: «فَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا» (اسراء/۴۰) یا بدون انتساب به خداوند آنها را از جنس زن می‌دانستند: «وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا... مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ؛ و فرشتگان را که بندگان خداوند ماده پنداشتند... آنچه می‌گویند از روی نادانی است و جز به دروغ سخن نمی‌گویند» (زخرف/۱۹).

ماده پنداری فرشتگان ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده باشد. از این رو برخی بر این گمان شدند که مؤنث آوردن «شمس» و مذكر انگاشتن «قمر» - که در واقع نه ماه نرینه است و نه آفتاب مادینه - ریشه در معتقدات بسیار کهن جاهلیت دارد (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۷۴، ۷۷). چرا که قرص خورشید در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست؛ ولی قرص ماه چنین نمی‌باشد و شاید پندار ماده انگاری فرشتگان از اینجا سرچشمه گرفته باشد که آنان از نظر مستورند و زنان نیز غالباً مستور بوده‌اند یا اینکه لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنها را هم جنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیف‌تری هستند، بدانند. برای آنکه آنها تصور می‌کردند فرشتگان نمودار جنبه‌های شهوت‌اند؛ در حالی که مقام پروردگار، مقام عقل و خرد است (مکارم شیرازی، همان، ۳۱/۲۱؛ مدرسی، همان، ۱۲/۴۴۶).

بدیهی است که آرزوهای بشر تا زمانی که متکی بر علم و واقعیت نباشد، به تخمین‌های کاذبانه منجر می‌شود. از این رو، قرآن این عقیده مشرکان را در مورد مؤنث بودن فرشتگان تخمین کاذب دانسته است (شاکر، همان، ۱۲). آیه فوق شاهد خوبی بر این مطلب است؛ لذا قرآن کریم نخستین بار یک پاسخ منطقی به عقیده خرافی بت‌پرستان که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند، داده است: «أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ» آیا اینان که چنین می‌انگارند هنگامی که خدا فرشتگان را آفریده خود آنجا بوده‌اند تا حکایت کنند که فرشتگان دخترند؟! «سُتَكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ؛ زودا که این شهادتشان را می‌نویسند و از آنها بازخواست می‌شود». برای اثبات یک ادعا قبل از هر چیز مشاهده و رؤیت و حضور در صحنه لازم است، در حالی که هیچ‌یک از بت‌پرستان ادعا نکرده‌اند که به هنگام آفرینش فرشتگان در آن صحنه شاهد و ناظر بوده‌اند، پس لازم است که این اندیشه باطل مستند به دلیل عقلی و یا نقلی باشد، در صورتی که به هیچ دلیل نمی‌توان چنین پنداری باطلی را اثبات کرد؛ بلکه فرشتگان بندگان خدای رحمانی هستند که رحمتش همه‌چیز را فرا گرفته و مادامی که بندگان هستند فراتر از آن‌اند که نسبت مادینگی - که در نظر اینان مرتبه‌ای پست‌تر است - به آنان داده شود و فروتر از آن‌اند که تصور شود جزئی از الوهیت و خدایی در وجود آن‌هاست (مدرسی، همان، ۱۲/۴۴). بنابراین، اینگونه اندیشه‌های باطل که درباره هتک ساحت کبریائی خداوند گفته و بکار برده‌اند از شئون وجودی و صورت خیالی و توهم باطل آنان صورت گرفته است که در عالم قیامت مورد بازجوئی قرار خواهند گرفت. بار دیگر قرآن کریم، همین معنی را پیگیری کرده و به ابطال این خرافه زشت از راهی دیگری می‌پردازد: «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَانُ مَا عَبَدْنَاهُمْ؛ گفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست ما فرشتگان را نمی‌پرستیدیم» (زخرف/۲۰). این تعبیر ممکن است به این معنی باشد که آنها معتقد به جبر بودند و می‌گفتند هر چه از ما صادر می‌شود به اراده خداوند است و هر کاری انجام می‌دهیم



مورد رضایت او است، یا اینکه اگر اعمال و عقاید ما مورد رضای او نبود باید از آن نهی می‌کرد و چون نهی نکرده است دلیل بر خشنودی او است!

به‌موجب این پندار خدای سبحان مسئول گمراهی آن‌هاست؛ زیرا بر نجات آنها قادر بوده اما نخواست است چنان کند. در حقیقت آنها برای توجیه عقاید فاسد و خرافی خود دست به خرافات دیگری می‌زدند و برای پندارهای دروغین خود دروغ‌های دیگری به هم می‌بافتند؛ در حالی که هر کدام از دو احتمال بالا مقصود آنها باشد، فاسد و بی‌اساس است. درست است که در عالم هستی چیزی بی‌اراده خدا واقع نمی‌شود ولی این به معنی جبر نیست؛ زیرا خداوند خواسته که ما مختار و صاحب آزادی و اراده باشیم تا ما را بیازماید و پرورش دهد. درست است که خدا باید اعمال بندگان را مورد نقد قرار دهد؛ ولی نمی‌توان انکار کرد که همه انبیای الهی هرگونه شرک و دوگانه پرستی را نفی کردند. از این گذشته عقل - که پیامبر خداوند در درون وجود انسان است - این خرافات را انکار می‌کند. در پایان با این جمله کوتاه به استدلال واهی بت‌پرستان پاسخ می‌گویید: «مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ».

مشرکان چیزی از حقیقت را نمی‌دانستند و گرنه بی‌گمان خود را بی‌خرد می‌شمردند و نمی‌پنداشتند که خدای متعال را مراتب وجودی گوناگون است که از آن مراتب فرود می‌آید تا آنجا که بخشی از او در آفریدگانش قرار گیرد. خدای سبحان از آنچه اینان گویند بسی فراتر و والاتر است. اگر میزان نزدیکی فرشتگان را به خدا می‌دانستند، و از مقدار ارج آنها در پیشگاه خداوند آگاه بودند و اینکه آنها در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و هر چه می‌کنند به فرمان اوست، با فرشتگان دشمنی نمی‌ورزیدند و آنان را نمونه ناپسندی نمی‌انگاشتند که خود هنگامی که می‌گویند آنان مادینه‌اند فرشتگان را از خود طرد و نفی می‌کنند. (مدرسی، همان، ۴۴۸/۱۲). بنابراین، از آنجا که فرشتگان بندگان خدای رحمان‌اند، روا نیست که خدا آنها را به دختری خود گیرد، در حالی که رحمت او تمام آفریدگانش را (از نر و ماده و دختر و پسر) در بر گرفته است، و چگونه آفریدگان

که همه آفریده یک پروردگارند با یکدیگر تفاوت ذاتی داشته باشند؟ آری. آفریدگان از لحاظ آنچه خداوند بر حسب حکمت رسای خود به آنها بخشیده در میان خود (نوعی) برتری (غیر ذاتی) دارند.

مبحث سوم: کافران و پندارگرایی

یکی دیگر از پندارهای باطل، تردید داشتن کافران در آفرینش دوباره استخوان‌های پوسیده و بازگشت دوباره زندگی به آنها پس از مرگ است: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا» (تغابن/۷). کافران به دروغ پنداشتند که هرگز خدا آنها را زنده نمی‌کند و برای حساب برانگیخته نمی‌شوند تا جزای خویش را پس از مرگ دریافت کنند. زعم و گمان تنها ادعایی است که هیچ یقینی برای آدمی از آن حاصل نمی‌شود و چون کافران دلیلی برای انکار آخرت همچون یک حقیقت واقعی فطری نمی‌یافتند، به آن متوسل شدند که پندار و گمان خویش را با کلمه «لن» تأکید کنند تا مؤیدی برای کفر ورزیدن ایشان به حقایق بوده باشد. قرآن با تأکید بر بعث و حساب و در نتیجه جزا، پندار ایشان را تکذیب می‌کند و به فرستاده خدا ﷺ چنین فرمان می‌دهد: «قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ؛ بگو: بلی، و سوگند به پروردگارم که برانگیخته خواهید شد و سپس از آنچه کرده بودید آگاهی پیدا خواهید کرد». در این آیه تأکیدهای متعددی در برابر گمان باطل ایشان آمده است و تأکید لفظی با تأکیدهایی کلامی که از آن قوی‌تر می‌نماید مواجه شده است؛ و فرمان خداوند متعال به فرستاده‌اش و از طریق او به هر مؤمنی است که با شبهه‌های کافران روبه‌رو شده است. کلمه «قل» تنها به معنی دعوت به گفتن نیست؛ بلکه دعوت به اتخاذ ایستار علیه طرف مخالف است. چه گفتار چیزی است که از ایمان آدمی حکایت می‌کند و مؤمن مکلف است که ایمان خود را به آخرت چندان صریح بیان کند که ایستار استهزا و انکار را به چالش بخواند. سپس آنان بعث را انکار کردند، در صورتی که قرآن به تأکید آن می‌پردازد و درباره کیفر و جزا که محور قضیه است تأکید می‌کند؛ چه آنان چنان گمان می‌کردند که بعثی در کار نیست تا از این راه خود را از قبول مسئولیت آزاد کنند، در صورتی که قرآن در این باره تأکید می‌کند که انکار بعث از طرف ایشان

چیزی از عذاب آنان نمی‌کاهد و مسئولیت ایشان را از میان نمی‌برد. در پایان آیه اشاره به این مطلب می‌شود که بزرگ‌ترین دشواری نفسی در نزد کفار ایمان ایشان به آخرت و از بین بردن آن است: «وَذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ يَسِيرٌ؛ و این کار بر خدا آسان است» (مدرسی، همان، ۲۲/۱۶-۲۳).

گفتار اول: پندار انکار معاد

مهم‌ترین شبهه منکران معاد این است که چگونه استخوان‌های پوسیده و خاک شده به حیات مجدد بازمی‌گردد. کافران با تعبیر استبعادی و به حالت تمسخر بیرون آوردن مرده‌ها را از قبرهایشان امری غیرممکن و خیالی تصور می‌کنند. آنان چنین می‌پندارند که خداوند بر احیای مجدد آنها قدرت ندارد و بعد از مرگ، حساب و کتابی نیست و کسی بر حسابرسی اعمال آنها قدرت ندارد و به همین جهت، زبانشان دراز و دستشان به گناه، آلوده است. از این رو قرآن کریم در ۱۰ آیه از ۱۱ آیه‌ای که در آنها واژه «عظام» و بحث معاد آمده به بیان این موضوع از زبان منکران پرداخته است: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ» (قیامت/۳). قرآن کریم با بیان این موضوع از زبان منکران معاد، پندار آنان را به چالش می‌کشد و در هر مورد به‌گونه‌ای بر سستی این گفتار تأکید می‌ورزد. پاسخ‌های قرآن به تردید منکران معاد گوناگون است. افزون بر بیان توانایی خداوند بر آفرینش آسمان و زمین (اسراء/۱۷، ۹۹)، تأکید بر وقوع معاد (صافات/۳۷، ۱۸؛ واقعه/۵۶، ۵۰، ۴۰؛ نازعات/۷۹، ۱-۱۴)، بیان توانایی خداوند بر فراهم آوری سرانگشت‌های انسان: «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (قیامت/۳، ۷۵)؛ از جمله پاسخ‌هایی است که در قرآن آمده است. در میان این دسته از آیات، آیه ۷۸ سوره یس ادعای منکران را از زاویه‌ای دیگر بیان می‌کند؛ زیرا در آیات دیگر منکران معاد تنها در وقوع معاد تردید کرده‌اند؛ اما در این آیه با انکار، از وجود کسی که بتواند استخوان‌های پوسیده را زنده کند جو یا شده‌اند: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (یس/۳۶ و ۷۸). قرآن نیز با پاسخی صریح که می‌توان آن را جامع پاسخ‌های دیگر دانست (یس/۳۶، ۷۷ و ۸۲) گویندگان این سخن را کسانی می‌داند که آفرینش نخستین خود را فراموش کرده‌اند و تأکید می‌کند: همان کسی که نخستین



بار آن را پدید آورده است دوباره آن را زنده می‌گرداند: «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (یس/۳۶ و ۷۹).

از آن روی که او - تبارک و تعالی - توانا است و همچون ما افراد بشر ناتوان یا دارای قوت و قدرت محدود نیست؛ بلکه صاحب مشیت کامل است و انجام دادن هیچ کاری برای او دشواری و مانعی ندارد. گاهی نیز می‌پندارند که قدرت مالی، مشکل آنها را حل می‌کند و سبب جاودانگی او خواهد شد: «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (همزه/۳)؛ می‌پندارد که دارایی‌اش جاویدانش گرداند. خداوند در پاسخ آن‌هایی که گمان می‌کند مال سبب جاودانگی ایشان خواهد شد، می‌فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» (انبیاء/۳۴)؛ یعنی در نظام آفرینش، دنیا جای خلود و جاودانگی نیست و هیچ‌کس در آن، جاوید نمی‌ماند. مال هرگز سبب جاودانی شدن کسی نمی‌شود؛ بلکه هر موجود زنده‌ای مرگ را خواهد چشید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». اگر مال سبب خلود می‌بود، عمر مردمان با اندازه مالشان محاسبه می‌شد. در صورتی که ما عکس آن را مشاهده می‌کنیم. افزون بر آن، فراهم آوردن مال بسیار جز از طریق حرام میسر نمی‌شود که این خود خسران و زیانکاری دارنده آن را بیشتر می‌کند. مال را با تلاش فراوان جمع می‌کند که عاقبت مایه وبالی برای او است. در حدیثی از امام رضا (ع) آمده است: «مال جز با پنج خصلت جمع نمی‌شود: بخل شدید و آرزوی دراز و حرص فراوان و بریدن پیوند رحم و برگزیدن دنیا بر آخرت» (مدرسی، همان، ۳۲۲/۱۸).

مبحث چهارم: منافقان و پندارگرایی

در قرآن کریم، بدگمانی یا همان پندار نادرست به خداوند از ویژگی‌های منافقان شمرده شده است که موجب غضب و لعن الهی و خلود در آتش برای آنها می‌شود:



گفتار اول: پندار عدم تحقق وعده خداوند

گروهی از منافقان که از ملازمت رکاب پیامبر ﷺ در جریان حدیبیه سر باز زدند، می‌پنداشتند مؤمنانی که در خدمت پیامبر ﷺ به مکه می‌روند، هرگز باز نخواهند گشت و به وسیله مشرکان مکه تار و مار می‌شوند. در حالی که قضیه کاملاً برعکس شد و مسلمانان با پیروزی تازه‌ای که از صلح حدیبیه سرچشمه گرفت سالم به سوی مدینه بازگشتند: «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوِّءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (فتح/۱۲)؛ یا می‌پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز نزد کسانشان باز نخواهند گشت و دل به این خوش کرده بودید. پندار بدی داشته‌اید و مردمی سزاوار هلاکت بوده‌اید».

برخی از مفسران، مراد از سوءظن در آیه را اعتقاد و پندار باطل به عدم تحقق وعده خداوند مبنی بر نصرت و یاری پیامبر اکرم ﷺ و بازگشت پیروزمندان آن حضرت به مکه دانسته‌اند (مأمور زاده، ۱۳۸۹، ۲۹-۳۰)؛ اما منبع گمان و پندار که در منافقان برانگیخته شد و در طرز تفکرشان انعکاس پیدا کرد، علم حاصل از ارزشیابی حوادث نبوده؛ بلکه منبع آن ترس و بیم بود که به صورت فرهنگ منفی تمرکز یافته بود (مدرسی، همان، ۱۳/۳۱۶). ترس و وحشت همیشه بر قلب و جان ایشان حکم‌فرما بود و هر صدایی را که می‌شنیدند گمان می‌کردند آیه‌ای درباره آنها و کشف حالشان نازل شده است؛ چون خود می‌شناختند که در سینه‌هایشان تقلب و خیانت است: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ» (توبه/۶۴). سوءظن و بدبینی جانکاه، سرتاسر روح آنها را فرا گرفته بود و به حکم «الخائن خائف» از همه چیز، حتی از سایه خود می‌ترسیدند (مکارم شیرازی، همان، ۲۴/۱۵۴)؛ لذا خداوند درباره آنان می‌فرماید: «يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ (منافقون/۴)؛ {آنان} هر آوازی را بر زبان خود می‌پندارند».



واژه «بور» در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است، و چون شدت کسادی باعث فساد می‌شود - چنانکه در ضرب‌المثل معروف عرب آمده: «کسد حتی فسَدَ» - این کلمه به معنی فساد سپس به معنی هلاکت اطلاق شده است. به زمین‌های خالی از درخت و گل و گیاه نیز بائر می‌گویند؛ چون در حقیقت فاسد و مرده است (راغب اصفهانی، همان، ۱۵۲). گروه منافقان که گرفتار این گمان باطل در ماجرای صلح حدیبیه شدند عده کمی نبودند و به یقین هلاکت به معنی مرگ دامان آنها را نگرفت. بنابراین «بور» در اینجا به معنی هلاکت معنوی، محرومیت از ثواب، و خالی بودن سرزمین دل‌های آنها از گل‌های فضائل اخلاقی و شجره طیبه ایمان است و یا منظور هلاکت در آخرت به سبب عذاب الهی، و در دنیا به سبب رسوایی است. به‌رحال آیه دلیل روشنی است بر نهی از سوءظن یا پندار باطل مخصوصاً درباره پیامبر خدا ﷺ.

مبحث پنجم: مسلمانان و پندار گرای

برخی از مسلمانان صدر اسلام بر این پندار بودند که بدون امتحان الهی وارد بهشت می‌شوند. این پندار باطل لازمه آن بود که صرف ایمان آوردن به پیامبر اکرم ﷺ و ملحق شدن به جماعت مؤمنین آنان را در دنیا با پیروزی و غنیمت سعادت‌مند می‌سازد، و در آخرت با بخشش و غفران، و هیچ فرقی بین ایمان ظاهری و حقیقت ایمان نمی‌باشد! (طباطبایی، همان، ۴/ ۴۶). در حالی که بسیاری از آیات قرآن کریم به امت اسلامی هشدار می‌دهد که همانند امت‌های پیشین در معرض امتحان و آزمایش الهی قرار خواهند گرفت. امتحان از جمله سنت‌های قطعی است که همیشه بر اساس قوانین الهی در عالم تشریح و تکوین ثابت و استوار است و هیچ‌گونه تبدیل و جایگزینی (فاطر/ ۳۵ و ۴۳) و تحویل و دگرگونی را بر نمی‌تابد (فاطر/ ۳۵ و ۴۳). سنت امتحان همچون دیگر سنت‌های خداوند مطلق و فراگیر است، از این‌رو به زمان و گروهی خاص از انسان‌ها اختصاص ندارد و بر همه افراد و اقوام از گذشته و حال و آینده حاکم است.

گفتار اول: پندار آزمایش نشدن

به تصریح قرآن، ابتلا و آزمایش یکی از سنن فراگیر خداوند نسبت به انسان، به ویژه کسانی است که ادعای ایمان به پروردگار دارند. لذا پندار زدایی را از برخی مؤمنین صدر اسلام که گمان می‌کردند امتحان در کار نیست، با این خطاب آغاز می‌کند: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (عنکبوت/ ۲ و ۳)؛ آیا مردم می‌پندارند همین که گفتند ایمان آورده‌ایم رها می‌شوند و امتحانی در کار نیست؟!». در این آیه خداوند متعال با پرسشی انکاری، توهمی را که در ذهن مخاطب وجود دارد، زدوده و او را برای شنیدن واقعیت امر آماده می‌کند. در آیه فوق، کلمه «فتنه» به معنای آزمایش یا به معنای مصیبت و عذاب به کار رفته است که معنای اول با سیاق آیه سازگارتر است.

درباره «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» (عنکبوت/ ۳) دو احتمال مطرح شده است. یکی حال از کلمه «ناس» و دیگری حال از ضمیر جمعی کلمه «یفتنون». بنابر احتمال اول، انکار و توبیخ متوجه به گمان و پندار مسلمانان است که گمان کرده بودند آزمایش نمی‌شوند، با اینکه سنت الهی بر آزمایش و امتحان خلق جریان دارد، و بنابر احتمال دوم این سرزنش و توبیخ متوجه به این پندارشان است که سنت الهی درباره اقوام مختلف است، چون که قومی را آزمایش می‌کند، و قومی دیگر را آزمایش نمی‌کند. بعید نیست احتمال اول با سیاق آیات موافق‌تر باشد، پس مراد از جمله «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» این است که فتنه و امتحان سنت جاری خداوند است که در امت‌های پیشین نیز جاری بوده است و ایشان هرگز تبدیل و دگرگونی سنت الهی را نخواهی یافت (طباطبایی، همان، ۱۴۸/۱۶). حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «والله لتمحصن، والله لتميذن، والله لتغربلن! یعنی به خدا قسم که شما حتماً آزمایش خواهید شد، به خدا قسم که شما قطعاً تمییز و تشخیص داده خواهید شد، به خدا قسم که شما یقیناً غربال و از دیگران جدا خواهید» (بحرانی، ۱۴۱۶ ق، ۶۹۷/۱). بدین ترتیب، شکی نیست که همه مخلوقات انسانی در معرض افتتان و امتحان‌های سخت الهی قرار دارند و باید معلوم گردد تا چه اندازه نیت درونی و آمادگی روحی

با این گفته‌ها هماهنگ یا ناهماهنگ است؟ آری باید خداوند بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ‌گو هستند (امیری، ۱۳۸۷: ۹۸).

گفتار دوم: پندار ورود به بهشت بدون سختی دیدن

قرآن کریم در آیه ۲۱۴ سوره بقره در برابر این تفکر نادرست و پندار باطل به سنت همیشگی خداوند اشاره کرده می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ، مَسْتَهْمُ الْبِئْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زَلُّوا (بقره/۲۱۴)؛ (ای مؤمنان) آیا گمان برده و خیال کرده‌اید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه (از محنت‌ها یا مصیبت‌ها) به گذشتگان و پیشینیان شما (از پیامبران و مؤمنان) وارد گشته است به شما وارد نشده است». «آم» در آیه مذکور منقطعه و به معنای همزه، افاده استفهام انکاری می‌کند. «لَمَّا» مثل لم برای نفی است و تفاوت آن این است که نفی آن تا موقع تکلم مستمر است. از آیه فوق چنین برمی‌آید که جمعی از مؤمنان صدر اسلام می‌پنداشتند عامل اصلی ورود در بهشت تنها اظهار ایمان به خداست و به دنبال آن نباید ناراحتی و رنجی را متحمل شوند و بی‌آنکه تلاش و کوشش به خرج دهند خداوند همه کارها را روبه‌راه خواهد کرد و دشمنان را نابود خواهد ساخت (مکارم شیرازی، همان، ۱۰۱/۲).

الف- کلید ورود به بهشت

امتحان‌ها و ابتلاهای الهی، وسیله‌ای هستند برای آنکه انسان را به کمال که شایسته آن است، برسانند و اینکه خداوند انسان‌ها را به وسیله‌ای امور گوناگون امتحان می‌کند، بدین معناست که به وسیله‌ای این‌ها هرکسی را به کمالی که لایق آن است، می‌رسانند. قرآن کریم در سوره آل عمران آیه ۱۴۲، در زمینه شرایط و کیفیت این امتحان می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (آل عمران/۱۴۲)؛ آیا می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آنکه هنوز خداوند معلوم نداشته است که از میان شما چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی پایداری می‌ورزند؟». برخی از مفسرین گفته‌اند: سبب نزول

آیه ۱۴۲ آل عمران این بوده که در جنگ بدر گروهی از مسلمانان شهید شدند و گروه دیگری از صحابه تمنای شهادت نمودند؛ لذا خدای علیم بعد از واقعه احد این آیه شریفه را نازل کرد (نجفی خمینی، ۱۳۹۸ ق، ۱۸/۳). خداوند در این آیه ورود به بهشت را به دو چیز منوط می‌کند:

۱- جهاد

جهاد با دشمنان از ابزارهای آزمایش مؤمنان است که از نظر قرآن، راه بهشت بدون بیمودن آن هموار نمی‌شود و از جهات گوناگون وسیله‌ای برای امتحان می‌باشد. گاهی از جهت تحمل دشواری‌ها و مشقت‌های نبرد و گاهی از جهت از دست رفتن و شهادت. گروهی به هنگام رزم، و زمانی هم از جهت شکست (آل عمران/۱۵۲) و تأخیر در دستیابی به پیروزی یا حتی از این جهت که با پیروزی به دست آمده ممکن است گرفتار غرور شوند و پیروزی را دست آورد خود بدانند (یوسفی مقدم، ۱۳۸۲، ۴/ ۲۶۵-۲۶۷).

خداوند در آیه‌ای دیگر خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «أَحْسَبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ... (توبه/۱۶)؛ آیا شما مسلمانان پنداشتید که خداوند شما را به حال خود رها کرده در صورتی که هنوز خداوند را در مقام طاعت و مجاهده معلوم نگردانیده‌اید». این نوع سؤال کردن در ادبیات عرب برای استفهام انکاری به کار می‌رود؛ یعنی بدانید اینگونه نیست که شما را به حال خود رها کرده و به صرف ادعای ایمان، دیگر کاری نداشته باشیم و حقیقت صدق ادعایتان در ایمان به خدا و آیاتش برای ما روشن نگردد؛ بنابراین، خدای متعال جهاد را برای بندگانش تشریح نمود تا معلوم شود چه کسی از خداوند فرمان‌برداری می‌کند.

۲- صبر

از شرایط ورود به بهشت صبر است. قرآن از همان زمان که نطفه انسان بسته می‌شود و با آمدن به دنیای بزرگ‌تر مشکلات و سختی‌های بزرگ‌تری را طی می‌نماید، او را یادآور می‌شود که خود را آماده این مشکلات نماید و برای رسیدن به بهشت باید بهای آن را پردازند و چنین امتحانی برای تمام مؤمنین در هر عصر و نسلی وجود دارد و از آن گریزی نیست.



خداوند با جمله: «وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ...» (آل عمران/۱۴۳)؛ تثبیت می‌کند که این پندارشان؛ یعنی ورود به بهشت بدون امتحان الهی باطل است؛ زیرا تا زمانی که جنگی پیش نیامده بود، پیوسته آرزوی کشته شدن می‌کردند؛ اما آنگاه که جنگ پیش آمد و آن را با چشم خود دیدند، قدمی پیش ننهاده‌اند و درصدد تحصیل آرزوی قبلی خود برنیامدند؛ بلکه از جنگ و کشتار دوری کردند، و صرف آرزوی دخول در بهشت بدون اینکه امتحان شوند و خالص از ناخالص جدا گردد، معقول و قابل قبول نخواهد بود (طباطبایی، همان، ۴/۴۶). بنابراین، کلید ورود به بهشت، صبر و جهاد است.

گفتار سوم: پندار تحقق نیافتن وعده‌های الهی

گروهی از افراد تازه مسلمان بعد از شکستی که در جنگ احد دامن گیر مسلمانان شد، گرفتار گمان باطل یا سوءظن نسبت به وعده‌های الهی شدند. آنان هنگامی که با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند، با یکدیگر می‌گفتند مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟! آیه ذیل به این پندار باطل اشاره می‌کند: «وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ...» (آل عمران / ۱۵۴)؛ و گروهی تنها در بند خود بودند و به ناروا درباره خدا پندارهایی چون پندارهای جاهلیت داشته‌اند. آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نکوهش کرد، در حالی که در آیات قبل از آن، به این حقیقت اشاره شده که وعده الهی درباره پیروزی دشمن در احد در آغاز جنگ تحقق یافت: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ...» (آل عمران / ۱۵۲)؛ خدا به وعده‌ای که با شما نهاده بود وفا کرد، ولی دنیاپرستی گروهی از شما و پرداختن به جمع‌آوری غنائم سبب هجوم غافلگیرانه دشمن و آن شکست دردناک شد.

سپس در آیه مورد بحث می‌فرماید: خداوند به دنبال این غم و اندوه ناشی از شکست احد آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به صورت خواب سبکی بود که در شب بعد از حادثه احد جمعی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری که در فکر جان خویش بودند و خواب چشمانشان را فرانگرفت، گمان‌های نادرستی درباره خدا داشتند، همانند گمان‌های دوران جاهلیت. در ذیل

همین آیه اشاره می‌کند که این یک امتحان الهی برای شماها است تا میزان ایمان و پایداری وفاداریتان به اسلام روشن شود. از تعبیرات آیات مذکور این نکته روشن می‌شود که مسئله گمان نادرست و پندار باطل به خداوند، غالباً در مواقع بحرانی و در دل‌های افراد ضعیف‌الایمان پیدا می‌شده است گاه در احد، گاه در جنگ احزاب، گاه در حدیبیه و در واقع در این‌گونه مواقع است که گوهر ایمان و اخلاص آزموده می‌شود! (مکارم شیرازی، همان، ۳/ ۱۲۹ - ۱۳۱).

نتیجه

یکی از موانع حرکت انسان در راه خدا، پندارگرایی یا گمان باطل است. در حالی که بسیاری از آیات قرآن کریم بر عدم جواز پیروی از پندار و گمان، اتفاق دارند؛ چه در ناحیه عقیده باشد، چه در ناحیه افکار یا در ناحیه کردار و عمل.

بررسی پندارگرایی باطل در قرآن کریم، در گرو شناخت فهم دقیق معنای واژه‌هایی قرآنی «حسبان»، «ظن»، «زعم» و «خرص» است. این کلمات تفاوت و شباهت‌هایی قابل توجه دارند.

تبعیت از پندار، همچون تیر در تاریکی است که هرگز نمی‌توان با آن هدف‌گیری کرد و به مقصود رسید. لذا بسیاری از آیات قرآن کریم پیروی انسان را منوط به علم و یقین می‌کند: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء/۳۶).

پندارهای شاخص که پندارگرایان به آن تکیه کرده‌اند: انحصار بهشت، محدود بودن زمان عذاب، مصونیت از عذاب الهی و پذیرفته شدن شفاعت، شریک و فرزند پنداری برای خداوند، انکار معاد، تحقق نیافتن وعده‌های الهی و ماده پنداری فرشتگان را می‌توان برشمرد.

منابع

- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- ابن هشام الحمیری، السیرة النبویة، مصر، قاهره، مکتبه، ۱۳۸۳ - ۱۹۶۳ م.
- اسدی ریزی، زهرا، «ترمینولوژی و شک از منظر قرآن و عترت»، فصلنامه اخلاق، شماره ۱۹، بهار ۱۳۸۹ ش.
- امیری، زهرا، «امتحان و آزمایش از دیدگاه قرآن»، نشریه کوثر، سال هشتم، شماره ۲۸، نیمه دوم تابستان و نیمه اول پاییز ۱۳۸۷ ش.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
- پهلوان، منصور؛ کلباسی اصفهانی، فهیمه، «قرآن و شبهات یهود»، مطالعات قرآن و حدیث، سال اول، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۷ ش.
- توانایی، محمدحسین؛ بهاءالدینی، فرخنده، «بررسی مفهوم ظن و گمان در قرآن»، فصلنامه علوم اسلامی، سال چهارم، پاییز ۸۸.
- حسینی تهرانی، سید محمدحسین، معاد شناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۲۱ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲ ش.
- _____، مراحل اخلاق در قرآن، نشر اسراء، ۱۳۷۷ ش.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، «زبان قرآن»، مجله بینات، شماره ۵، بهار ۱۳۷۴ ش.
- رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، {بی جا}، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، مفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ ش.
- زبیدی، محب الدین، تاج العروس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴ م.



- ژیان، فاطمه، «عبرتی از علل و عوامل انحرافات یهود در قرآن»، حسنا، شماره ۵ و ۶، تابستان و پاییز ۱۳۸۹ ش.
- سلوی، محمد العلوا، ترجمه: سید حسین سید، بررسی زبان‌شناختی وجوه و نظایر در قرآن، مشهد، به نشر، ۱۳۸۲ ش.
- شاکر، محمد کاظم، «پژوهشی در معنای ظن و جایگاه معرفتی و اخلاقی آن در قرآن» مقالات و بررسی‌ها، تابستان ۱۳۸۶ ش.
- طباره، عقیقه عبدالفتاح، ترجمه: علی منتظمی، یهود از نظر قرآن، بی‌جا، بی‌تا.
- طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، قم، انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- طبیب حسینی، سید محمود، «معناشناسی ظن در قرآن کریم»، کتاب قیّم، سال اول، شماره اول، ۱۳۹۰ ش.
- عسکری، ابو هلال، فروق اللغویه، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، شوال ۱۴۱۲ ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، تهران، اسوه، ۱۴۱۴ ق.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴ ش.
- مأمور زاده، فریحه، داوری سنجیده در قرآن کریم، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآنی و حدیث)، سال ۱۳۸۹ ش.
- محقق، محمد باقر، دائره الفرائد در فرهنگ قرآن، تهران، بعثت، ۱۳۷۷ ش.
- مدرسی، محمد تقی، ترجمه: احد آرام، تفسیر هدایت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.

— مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ ش.

— نجفی خمینی، محمدجواد، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۸ ق.

— یوسفی مقدم، محمدصادق، مقاله «امتحان»، دائرةالمعارف قرآن کریم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.

